

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۵ آذر ۱۳۹۲

موضوع کلی: استعمال

مصادف با: ۲۲ محرم الحرام ۱۴۳۵

موضوع جزئی: مطلب چهارم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد (مقام دوم)

جلسه: ۳۳

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

ما در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد گفتیم این بحث در چند مقام لازم است تعقیب شود، مقام اول بحث از امکان و امتناع این استعمال عقلاً بود، یعنی با قطع نظر از قواعد ادبی و عرف و نظر واضح فی نفسه اساساً عقلاً امکان دارد انسان یک لفظ را در چند معنی استعمال کند یا نه؟ آیا اگر یک لفظ را بگوید و چند معنی را اراده کند عقلاً ممتنع است یا نه؟ ملاحظه کردید که تا اینجا بحث ما پیرامون همین مقام بود و ادله قائلین به امتناع را یک به یک نقل کردیم و مورد اشکال قرار دادیم، البته بعضی از اقوالی هم که به نوعی در صدد اثبات جواز بودند هم مورد اشکال قرار گرفت اما در مجموع نتیجه بحث این شد که استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد عقلاً ممکن است و مستلزم محال نیست و امکان وقوعی آن ثابت شد، یعنی لایستلزم من هذا الاستعمال محال.

مقام دوم: صحت و بطلان استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

بعد از آن که عقلاً امکان استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد ثابت شد حال باید ببینیم آیا عرف یا لغت یا واضح به ما اجازه چنین استعمالی می دهد یا نه؟ اینجا کاری به عقل نداریم که از نظر عقل چنین استعمالی ممتنع است یا نه بلکه اینجا فقط می خواهیم ببینیم آیا قواعد ادبیات عرب این اجازه را به ما می دهد که ما از یک لفظ چند معنی را اراده کنیم و آیا اساساً واضح به ما چنین اجازه ای را می دهد و آیا وضع چنین اقتضائی دارد یا نه؟ آن اموری که می توانند مجوز چنین استعمالی را صادر کنند یا مانع چنین استعمالی بشوند یکی از این چند امر زیر هستند:

(۱) اهل لغت چنین استعمالی را اجازه دهند یا منع کنند.

(۲) در عرف استعمالات مثل استعمال شعراء و خطباء چنین استعمالی متعارف است یا نه؟

(۳) وضع خصوصیتی دارد که اقتضاء می کند لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال نشود.

(۴) واضح چنین استعمالی را اجازه داده یا نه؟

بعضی می گویند واضح اجازه چنین استعمالی را به ما نداده که لفظی را در چند معنی با هم استعمال کنیم مثلاً لفظ «عین» را در چند معنی استعمال کنیم. بعضی دیگر می گویند اصلاً وضع چنین استعمالی را اقتضاء نمی کند، بعضی دیگر معتقدند اهل

لغت چنین اجازه‌ای را به ما نداده و بعضی دیگر معتقدند در استعمالات عرفی مثل کلمات شعراء و ادباء چنین استعمالی وجود ندارد.

استعمال لفظ در اکثر از معنی از نظر واضع:

اما نسبت به اجازه واضع ما حتی یک مورد هم گزارشی نداریم که واضع از چنین استعمالی منع کرده باشد و بگوید شما حق ندارید لفظ را در بیشتر از یک معنی استعمال کنید. پس نسبت به اولین مورد یعنی واضع هیچ گزارشی وجود ندارد که واضع ما را از چنین استعمالی منع کرده باشد.

استعمال لفظ در اکثر از معنی به حسب وضع:

کلام میرزای قمی:

ایشان می‌گویند به حسب وضع یک مشکلی داریم که نمی‌توانیم لفظ را در اکثر از معنای واحد استعمال کنیم. ایشان از کسانی است که معتقد است چون استعمال به نوعی تابع وضع است و در وضع یک اموری رعایت شده پس در استعمال هم باید این امور رعایت شود و علت اینکه نمی‌شود یک لفظ را در چند معنی استعمال کرد واضع و شرط واضع و امثال آن نیست بلکه یک خصوصیتی در وضع بوده که لزوماً آن خصوصیت باید در استعمال هم رعایت شود.

ایشان بر خلاف صاحب معالم که معتقد است الفاظ برای معانی به قید وحدت وضع شده‌اند بر این عقیده است الفاظ برای ذوات المعانی وضع شده‌اند و قید و خصوصیتی که جزء موضوع‌له باشد وجود ندارد. صاحب معالم می‌گوید موضوع‌له در واقع دو چیز است؛ یکی ذات آن معنی و دیگری قید وحدت، یعنی مثلاً لفظ «اسد» وضع شده برای حیوان مفترس به قید وحدت و این وحدت یا جزء معناست یا قید معنی. اما ایشان می‌گویند: موضوع‌له ذات معناست که مثلاً حیوان مفترس باشد ولی واضع وقتی لفظ مشترک را برای معنایی وضع کرده آن معنی در حال وحدت موضوع‌له قرار گرفته یعنی واضع لفظ «عین» را تصور کرده و معنای عین باکیه را هم تصور کرده و این لفظ را برای آن معنی وضع کرده، قید وحدت کنارش نیست ولی حال آن معنی حال وحدت بوده، یعنی آن معنی در حالی که تنها بوده موضوع‌له قرار گرفته، پس فرق است بین اینکه وحدت را قید یا جزء معنی بدانیم یا اینکه وحدت را حال بدانیم، میرزای قمی معتقد است لفظی مثل لفظ «عین» وقتی می‌خواسته برای عین باکیه وضع شود این معنی به تنهایی و در حال وحدت موضوع‌له لفظ «عین» قرار گرفته نه آن گونه که صاحب معالم می‌گویند که وحدت جزء یا قید موضوع‌له است.

بر این اساس در مقام استعمال هم نمی‌توان از لفظ واحد بیشتر از یک معنی را اراده کرد، همان گونه که موضوع‌له لفظ معنای آن در حال وحدت بوده در مقام استعمال هم لفظ نمی‌تواند در اکثر از معنای واحد استعمال شود، چون استعمال تابع وضع است و همان خصوصیات و قیود و شرائطی که واضع در حال وضع رعایت کرده و خودش را ملتزم به آنها دانسته در حال استعمال هم باید رعایت شود، پس ما ناچاریم در حال استعمال هم حال وحدت را ملاحظه کنیم و مثلاً بگوییم «عین» فقط در معنای عین باکیه استعمال شده و نمی‌توان عین جاریه را هم در کنار این معنی اراده کرد؛ چون اگر دو معنی یا بیشتر

از آن را از لفظ اراده کنیم حال وحدت را از لفظ جدا کرده‌ایم در حالی که این حال در هنگام وضع بوده لذا باید در هنگام استعمال هم حال وحدت حفظ شود. پس چیزی که ما را ملزم می‌کند در حال استعمال بیشتر از یک معنی را اراده نکنیم واضح و شرط واضح نیست بلکه آن خصوصیتی است که در حال وضع بوده که عبارت است از اینکه چون در مقام وضع معنی حال وحدت داشته لذا در مقام استعمال هم باید معنی حال وحدت داشته باشد چون استعمال تابع وضع است. این نکته را توجه داشته باشید که کلام میرزای قمی در مقام دوم مطرح می‌شود نه در مقام اول، البته قبلاً در مقام اول یک دلیلی بر امتناع از میرزای قمی نقل شد ولی کلام خود ایشان نبود و ایشان فقط نقل کرده بود و خودش به آن کلام ملتمز نبود ولی آنچه در این مقام (مقام دوم) نقل شد کلام خود میرزای قمی است و این کلام به مقام اول مربوط نمی‌شود چون اصلاً ناظر به امکان و استحاله عقلی استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست و نمی‌خواهد یک محذور عقلی برای استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد ذکر کند بلکه کلام ایشان ناظر به مقام دوم است و می‌گوید وضع خصوصیتی دارد که آن خصوصیات باید در مقام استعمال هم رعایت شود و با توجه به رعایت آن خصوصیات نمی‌توان لفظ را در اکثر از معنای واحد استعمال کرد.

بررسی کلام محقق قمی:

به نظر می‌رسد کلام میرزای قمی تمام نیست؛ چون:

اولاً: ما هم قبول داریم آنچه موضوع له قرار گرفته معنی در حال وحدت است، یعنی واضح مثلاً وقتی خواسته لفظ «عین» را برای چشم وضع کند چشم را به تنهایی در نظر گرفته و این معنی در حال وحدت موضوع له «عین» قرار گرفته و ما هم این را قبول داریم ولی سخن این است که چه ضرورتی دارد که در مقام استعمال هم این خصوصیت رعایت شود و به چه دلیل خصوصیتی که در حال وضع رعایت شده باید در حال استعمال هم رعایت شوند و به چه دلیل می‌گویید استعمال تابع وضع است؟ مگر این همه استعمالاتی که در الفاظ صورت می‌گیرد در همه جهات تابع وضع است؟ بله استعمال در اصل وضع و موضوع له تابع وضع است و مستعمل نمی‌تواند مثلاً لفظ «کوه» را در معنای دریا استعمال کند و تبعیت استعمال در اصل معنای موضوع له باید رعایت شود ولی اینکه گفته شود این تبعیت باید تام باشد و در همه خصوصیات و شرائط و جزئیات باید استعمال از وضع تبعیت کند صحیح نیست.

ثانیاً: اساساً اینکه محقق قمی می‌فرماید در وضع الفاظ مشترک همیشه معنی حال وحدت دارد نقض می‌شود، یعنی موردی را ذکر می‌کنیم که حال وحدت در هنگام وضع رعایت نشده و آن در وضع عام و موضوع له خاص است که مشهور می‌گویند واضح یک لفظ را تصور کرده و معنای عامی را هم تصور کرده لکن لفظ را برای خود آن معنای عام وضع نکرده بلکه برای جزئیات و مصادیق خارجی و حقیقیه آن معنی وضع کرده و این کار را هم به یک وضع انجام داده و این گونه نیست که به وضع‌های متعددی این کار صورت گرفته باشد؛ مثلاً اگر گفتید وضع حروف از قبیل وضع عام و موضوع له خاص است به این معناست که واضح لفظ «مِن» را در نظر گرفته و معنای عام «الابتداء» را که کلی است تصور کرده ولی لفظ «مِن» را

برای مصادیق ابتداء قرار داده که در این عالم هر روز و هر لحظه اتفاق می‌افتد، مثل ابتداء من از منزل، ابتداء شما از منزل، ابتداء خواندن کتاب و امثال آن، پس واضع لفظ «من» را به وضع مشترک برای همه این مصادیق وضع کرده است لذا حروف وضع مشترک دارند و برای همه مصادیق خود وضع شده‌اند، حال سؤال این است که مصادیق ابتداء که موضوع‌له لفظ «من» است آیا در حال وحدت موضوع‌له قرار داده شده؟ پاسخ این است که حال وحدت در اینجا تحقق ندارد؛ چون در حال وضع، به وضع واحد یک لفظ را برای همه مصادیق معنای کلی‌الابتداء وضع کرده پس موقع وضع حروف، حال وحدت معنی رعایت نشده است. بنابراین اینکه محقق قمی می‌فرماید: لفظ واحد نمی‌تواند در اکثر از معنای واحد استعمال شود به خاطر اینکه استعمال تابع وضع است و چون در وضع حال وحدت معنی مورد لحاظ قرار گرفته پس در استعمال هم باید این چنین باشد سخن صحیحی نیست.

تا اینجا نتیجه بحث این شد که نه واضع شرط کرده لفظ فقط باید در معنای واحد استعمال شود و نه وضع چنین اقتضایی دارد که ما را ملزم کند لفظ را فقط در یک معنی استعمال کنیم.

استعمال لفظ در اکثر از معنی از نظر عرف و لغت:

اما از نظر عرف و لغت هم اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد منعی نخواهد داشت؛ مثلاً اگر مولی به عبد خود بگوید «جئنی بأسد» و هیچ قرینه‌ای هم وجود نداشته باشد و عبد مرد شجاعی را بیاورد مولی نمی‌تواند بگوید من هم حیوان مفترس را اراده کرده بودم و هم رجل شجاع را و از نظر عرف استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد بدون قرینه قابل قبول نیست. اما اگر قرینه وجود داشته باشد مثلاً کسی بگوید: «عین» و قرینه بیاورد که منظور من هم عین باکیه است و هم عین جاریه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز خواهد بود؛ چون قبلاً گفتیم چنین استعمالی عقلاً ممتنع نیست و وقتی قرینه هم وجود داشته باشد منعی از چنین استعمالی وجود نخواهد داشت. نتیجه اینکه اگر قرینه وجود داشته باشد می‌توان لفظ واحد را استعمال کرد و از آن چند معنی را اراده کرد و اگر قرینه وجود نداشته باشد چنین استعمالی جایز نیست لذا در مقام دوم هم منعی از استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد وجود ندارد و گاهی از اوقات در بعضی از کلمات شعراء و خطباء هم چنین استعمالی اتفاق می‌افتد.

«والحمد لله رب العالمین»